



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

تفاوت

«خط فکری» و «خط معلوماتی»

سلسله بحث‌های پیرامون کیفیت شناخت خط فکری

مبحث اول

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین -

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - آذر ماه ۱۳۶۹

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - مهر ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

- رسالت سازمان چیست؟ ۷
- اصالت با «جهت فکر» است نه «محتوای فکر» ۹
- ضعف در چیست؟ ۱۱
- بلای دانستن، بلای بی خطی! ۱۲
- اصالت با دانستن است که در خدمت خط باشد ۱۴
- خط فکری چگونه به دست می‌آید؟ ۱۵
- رנסانس علمی و رנסانس فکری ۱۷
- ... و آخرین سخن ۱۸

به جای مقدمه

یک انتقاد، یک درد دل

از چندی پیش به این طرف، چه از جانب برخی اعضای سازمان و چه از جانب بسیاری از هواداران، مسئله‌ای که از دیدگاه آن‌ها حائز اهمیت بسیار است، مطرح شده و می‌شود و در رابطه با آن، پیشنهادها و درخواست‌هایی به سازمان ارائه می‌گردد مبنی بر تدوین و تنظیم یک «سیر مطالعاتی» در زمینه مقالات، جزوات و کتاب‌های منتشره از سوی سازمان. بر پایه این درخواست - که مکرراً و متوالیاً مطرح می‌شود و در پاره‌ای موارد حتی برخی گمان می‌برند که خود سازمان نسبت به این مسئله بی‌توجه است و یا کم‌بهاء می‌دهد - یک وظیفه‌ای را پیش پای ما قرار می‌دهند و مصراً می‌خواهند که ما دست به تدوین و انتشار یک سیر مطالعاتی بزنیم و تمامی آنچه را که از آغاز تا امروز منتشر ساخته‌ایم جمع‌آوری کرده و بر طبق خط فکری سازمان، آن‌ها را منسجم کنیم و تحت عنوان سیر مطالعاتی آرمان مستضعفین و نشریات وابسته، در دسترس همگان بگذاریم.

مهم‌ترین عاملی که مبنای این گونه درخواست‌ها قرار گرفته و استقلال درخواست‌کنندگان، بر آن متکی است، این است که تاکنون مطالب و مقالات بسیار زیادی در زمینه‌های گوناگون انتشار یافته و میزان انتشار آن‌ها هم به طور روزافزونی در حال

از دیداد است. این مقالات که در زمینه‌های متنوعی مطرح شده و در خیلی مواقع، ناقص و ناتمام هم مانده‌اند، افق ذهن خواننده را به طور گسترده‌ای باز کرده و از هر دنیایی تنها دریچه‌ای گشوده‌اند که بالطبع، سیل سوالات و ابهامات و اشکالات را به سوی اندیشه افراد سرازیر ساخته است. از آنجا که دامنه کار بسیار گسترده است، طبیعت ادامه این اشکالات و ابهامات هم فوق‌العاده گسترده شده و چون افراد معمولاً قادر به ایجاد ارتباطی منطقی و اصولی بین زمینه‌های مختلف بحث و نتایج حاصل از آن نیستند، در نتیجه دچار نوعی تحیر و سرگردانی می‌شوند و نمی‌دانند که از کجا شروع کنند و به کجا ختم نمایند، تا بتوانند بر خطر فکری سازمان مسلط گشته و بین مطالب متفرق و متنوع و در مواقعی هم، ناتمام، آن ارتباط اصولی و منطقی را که مستلزم درک خطر فکری سازمان است، برقرار نمایند.

بنابر اعتقاد اینان، تنها ارائه یک خط سیر مطالعاتی از سوی سازمان است که می‌تواند گره گشای این مشکل باشد و این مسئله را یک بار و برای همیشه حل کند که: «از کجا و چگونه باید مطالب آرمان مستضعفین و نشریات وابسته را مطالعه کرد تا بتوان رفته رفته و به مرور بر خط فکری آن تسلط پیدا نمود؟» همچنین این گروه معتقدند که چون سازمان به فکر ارائه یک چنین سیر مطالعاتی‌ایی نیست و یا لاقلاً آن را به تأخیر می‌اندازد، در نتیجه افراد از درک صحیح و اصولی خط فکری سازمان عاجز مانده‌اند و در نهایت در تمامی زمینه‌ها روی نیازشان به سوی سازمان است تا اینکه مقاله یا جزوه و کتابی منتشر شود و نیازهای آن‌ها را بر طرف سازد. طبیعی است که این امر، مهم‌ترین اثر سوئی که دارد این است که استقلال فکری افراد را از آن‌ها سلب می‌کند و آن‌ها را به صورت پیروان چشم و گوش بسته‌ای در می‌آورد که همواره در انتظارند تا سازمان برای حل معضلات و مشکلاتی که آن‌ها در جریان کار تبلیغی شان با آن روبرو می‌شوند، چاره‌ای بیندیشد و نسخه‌ای بنویسد؛ و بار دیگر تا آنها به مشکل تازه‌ای بر می‌خورند در حل آن عاجز می‌مانند و سوالات خویش را به سازمان ارائه می‌دهند و منتظر می‌مانند تا طبیب نسخه جدیدی بنویسد و درد را تسکین بخشد! اگر این وضع بر همین روال ادامه یابد، سازمان به صورت یک تشکیلات قطب‌گرا و مرکزیت‌گرا درخواهد آمد که تنها عده خاصی در این تشکیلات می‌اندیشند و بقیه از فکر و اندیشه آن‌ها تغذیه می‌نمایند. به وضوح روشن است که در چنین وضعیتی، ضربه پذیری سازمان نیز تا چه حد زیاد و خطرناک می‌باشد.

بنابر عقیده این گروه، تنها راه این است که سازمان، یک سیر مطالعاتی ارائه دهد تا توده‌های تشکیلاتی و نیز هواداران سازمان، بتوانند بر اساس آن دست به مطالعه بزنند و در جریان این مطالعه منسجم و مستمر، به تدریج بر خطر فکری سازمان مسلط گشته و با به دست آوردن تدریجی این تسلط، استقلال فکری خویش را نیز رفته رفته

به کف آوردند، و سر انجام هم توده‌های تشکیلاتی و هم خود تشکیلات، از آفت‌های مرکزیت‌گرایی مصون ماندند. سپس اینان بر این نکته نیز تاکید می‌ورزند که کلیه مقالات نیمه تمام نیز باید سریعاً به اتمام برسد و مطالب ناگفته بسیاری نیز که سازمان قول آن‌ها را داده است^۱، هر چه زودتر منتشر گردد.

آنچه گفته شد، تقریباً چکیده انتقادات و درد دل‌هایی بود که بیش و کم از سوی اکثر هواداران و حتی برخی اعضای سازمان مکرراً مطرح می‌گردد و چنین به نر می‌رسد که اگر سازمان بتواند به این درخواست‌ها جواب مثبت بدهد، دیگر همه چیز بر وفق مراد است و کارها در کانال درست خویش خواهند افتاد و مشکلات اساسی حرکت سازمان که زیربنای سایر مشکلات است حل خواهند گشت. علیرغم این که ما این انتقادات را از جنبه کلی می‌پذیریم و از این پس نیز خواهیم کوشید تا در عمل، آن‌ها را رفع نمائیم، اما با این همه نمی‌توانیم از طرح انتقاد و درد دل خویش نسبت به هواداران و برخی اعضای سازمان، که دقیقاً در همین رابطه مطرح است نیز چشم ببوشیم و معتقدیم که طرح این انتقاد، راه را برای هر چه سریع‌تر و اصولی‌تر حل شدن مشکلات و معضلات مطروحه، هموار خواهد ساخت.

رسالت سازمان چیست؟

از آنجا که بیشتر تلاش‌ها و فعالیت‌های سازمان در زمینه تقویت و تحکیم هر چه بیشتر خط فکری به کار گرفته می‌شود و در این رابطه به مقالات و جزوات بسیاری منتشر می‌گردد که با طرح مسائلی تازه و یا طرح مسائل، از دیدگاهی تازه، حرف‌های نوی را در جامعه می‌سازد، خود به خود این ایده به بسیاری افراد تلقین شده است که این سازمان آمده تا معلومات و دانسته‌های افراد را افزایش دهد. خصوصاً از آن رو که ما به لحاظ تشکیلاتی، در مقابل سازمان‌های اسلامی مترقی و یا مرتجع قرار گرفته‌ایم. این طرز تفکر شیوع پیدا کرده که کسانی که وارد این سازمان می‌شوند و یا هوادار آن می‌شوند، صاحب دانسته‌ها و معلومات زیادتری می‌گردند و به قول معلم کبیرمان، «اسلام دان تر» می‌شوند!

و هم به واسطه‌ی این طرز تلقی از رسالت سازمان است که بسیاری افراد، آنچه از این سازمان انتظار دارند این است که به هر ترتیبی که شده با انتشار هر چه سریع‌تر و افزون‌تر مطالب، بکوشد تا دانسته‌ها و معلومات آنان را افزایش دهد و معضلات و مشکلات روزافزون آن‌ها را پاسخگو باشد. مقالاتی برای آن‌ها سودمند

۱. نظیر ملانکه، جن، شیطان، معاد، تضاد دیالکتیکی و...

است که مطلب زیاد داشته باشد و بتواند معلومات بیشتر به آن‌ها بدهد. چرا که آن‌ها، ناخودآگاه به «خود مطلب» اصالت می‌دهند، نه به «جهت مطلب»! بر این مبنا، همواره خواسته‌های آن‌ها از سازمان در حول محور «افزایش دانسته‌ها» می‌چرخد. افزایش مقالات و کتاب‌ها، ارائه سیر مطالعاتی و... مسائلی از این دست، که مکرراً از سازمان در خواست می‌شود، همگی در همین رابطه مفهوم می‌گردند.

در پاسخ به این خواسته‌ها ما باید این مسئله را گوش زد کنیم که بر خلاف آنچه معمولاً تصور می‌رود و حتی ناخودآگاه از جانب برخی افراد عنوان می‌شود، مسئولیت و رسالت تشکیلات، آن نیست که «دانستن» را بیفزاید. زیرا اگر ما رسالت خویش را در همین حد، محدود می‌دیدیم، قناعت می‌نمودیم و ثانیاً کار چندان مهمی انجام نداده بودیم. چرا که قبل از ما، افراد بسیار زیادی نظیر ابوعلی سیناها، خواجه نصیرها، میردامادها، ملاصدراها و میرفندرسکی‌ها بوده‌اند، که فوق‌العاده بیشتر از ما در جهت افزایش معلومات انسان‌ها فعالیت کردند و کوشش‌ها و تلاش‌های فوق‌تصوری به خرج دادند. رژیم‌هایی نظیر عباسیان و صفویه، بسیار بیشتر از ما، به پیشرفت علم و دانش و افزایش دانسته‌های بشر، خدمت کرده و اهتمام ورزیدند. بورژوازی نوپای اروپا در طول قرن جدید، به مراتب افزون‌تر از ما به علم بشریت خدمت کرد و کوشش نمود تا دانستن‌های افراد را بیفزاید.

پس، ما نیامده ایم تا باری بر بار سنگین معلومات بشری بیفزائیم. اگر که ما رسالت خویش را در همین حد متوقف می‌پنداشتیم، تازه خیلی که در این زمینه پیشرفت می‌کردیم، تبدیل به افرادی چون ابن سینا، رازی و... می‌شدیم. پس ما برای چه آمده‌ایم و رسالت مان چیست؟

ما آمده‌ایم تا اساساً فکر کردن بشریت را عوض کنیم و شیوه فکر کردن را به انسان‌ها بیاموزیم. ما می‌خواهیم خط فکری را دگرگون کنیم. ما می‌خواهیم جهت فکری و گرایش فکری را عوض کنیم و معتقدیم که اگر فکر عوض بشود و جهت دیگری پیدا کند دانستن‌ها نیز خود به خود عوض می‌شود چرا که در خدمت این جهت تازه قرار می‌گیرند. «دانستن»، منفعل است و «خط فکری» فعال. دانستن، همواره تابعی است از جهت فکری و گرایش فکری. این، فکر است که اصالت دارد، نه دانستن‌ها و معلومات. اگر که جهت‌گیری فکری عوض شود، اساساً صاحب دانسته‌های جدیدی می‌شویم زیرا که حتی دانستن‌های قبلی ما نیز جهت نوی پیدا می‌کنند و در خدمت خط فکری نوی ما قرار می‌گیرند و در کل، مفهومی نو و تازه پیدا می‌نمایند.

اصالت با «جهت فکر» است نه «محتوای فکر»

دانسته‌ها، همواره در خدمت خطر فکری‌اند. ممکن نیست کسی دانسته‌هایش را بدون جهت فکری و خارج از حوزه تاثیر پذیری از گرایشات فکریش بتوان حفظ کند؛ لذا قبل از آنکه ما به دانستن‌های هر فردی توجه کنیم، می‌بایست به جهت فکری وی توجه کنیم. چرا که آن دانسته‌ها حتما در استخدام این جهت فکری قرار دارند و اگر این جهت را بفهمیم و بشناسیم، فهمیدن و شناختن آن دانسته آسان خواهد بود.

گالیله «دانستن» (علم) دارد، کوویه هم «دانستن» دارد. گالیله این «دانستن»‌های خویش را در خدمت خطر فکری نوی که دارای جنبه ضد کلیسایی و ضد اسکولاستیکی است، قرار می‌دهد. اما کوویه دانستن‌هایش را به خدمت کلیسای اسکولاستیک در می‌آورد و سعی می‌کند تا پایه‌های اندیشه اسکولاستیکی کلیسا را مستحکم‌تر سازد. این است که بیشتر از مسئله «دانستن»، برای ما «فکر» و جهت فکری است که ارزش و اصالت دارد؛ و این درست همان چیزی است که از جانب برخی هواداران و توده‌های تشکیلاتی ما بدان توجهی نمی‌شود. این‌ها اکثراً از نظر سواد علمی و دانستن، در سطح بالائی قرار دارند^۲. با قرآن، نهج البلاغه، مسائل فلسفی، انسان‌شناسی، فلسفه تاریخ، تضاد و غیره خوب آشنا هستند، اما با این همه در تحلیل بسیاری از مسائل اجتماعی - سیاسی و اتخاذ موضع‌گیری در مقابل آن‌ها عاجز می‌مانند و حتی مسائل ایدئولوژیک را نیز قادر به حل و تجزیه تحلیل نمی‌باشند. آن‌ها، تنها در چهارچوب مشخص آنچه که سازمان ارائه می‌دهد، می‌توانند حرکت کنند و اگر در هر زمینه‌ای، یک سوال پس و پیش از آن‌ها بشود و یا به یک مشکل و معضل جدیدی برخورد نمایند که در مقالات منتشره، از آن‌ها صحبت به میان نیامده، فوراً در جا می‌زنند و نمی‌توانند از یک موضع فعالانه با این موانع و مشکلات برخورد کنند؛ لذا است که جبراً به موضع تدافعی و انفعالی می‌افتند و بلافاصله با طوماری از سوال‌ها و اشکال‌ها به سراغ ما می‌آیند، تا آن‌ها را در گذشتن از موانع تازه‌ای که با آن روبرو شده‌اند، یاری دهیم! پس از آن که این مشکلات رفع شد و آن‌ها دیدند که با کمی دقت و تفکر بیشتر خودشان می‌توانسته‌اند آن‌ها را رفع نمایند، غبطه می‌خورند. اما متأسفانه مسئله به همین جا و به همین یک بار ختم نمی‌شود و بار دیگر، بلکه بارهای دیگر نیز تکرار می‌شود، و درست آخر همین نتیجه را برای آنها به بار می‌آورد که چرا خود نمی‌اندیشند و مسائل و مشکلات را با تکیه بر فکر خود حل و فصل نمی‌نمایند. آخر تا کی وابستگی؟!

ضعف در چیست؟ آیا واقعاً ارائه یک «سیر مطالعاتی» از جانب ما، قادر خواهد بود تا این معضل را حل کند و به افراد، تحرک و پویایی فکری ببخشد و نگذارد تا اتکاء

۲. نسبت به افرادی که وابسته به تشکیلات دیگری هستند.

به خویشتن را از دست بدهند و همواره چشم به راه سازمان باشند تا او مشکلاتشان را حل کند؟ و یا نه، این کار در واقع خدمتی به افراد و گامی در مسیر تداوم وابستگی فکری آنها به سازمان خواهد بود؟

آری، ما معتقدیم که اگر وضع بر همین منوال پیش رود و چه توده‌های تشکیلاتی و چه هواداران نکوشند تا در شیوه‌ی نگرش خویش به مسائل و طرز تفکر و اندیشیدن خود، تجدید نظر کلی و اساسی به عمل آوردند، نه تنها انتشار یک «سیر مطالعاتی» از سوی ما، بلکه اساساً هر گام کوچک و بزرگی که از سوی ما برداشته شود، خدمتی است به وضع موجود آنها، و به بودنشان. زیرا که از هم اکنون می‌توان به خوبی پیش بینی کرد که سیر مطالعاتی مزبور هر چقدر هم که دقیق و حساب شده و منسجم باشد و بر پایه خط فکری سازمان طرز ریزی شود، باز از آنجا که برخورد افراد با آن، یک برخورد خطی و فکری نیست، بلکه یک برخورد معلوماتی و دانستنی است، در نتیجه باز هم مسئله حل نشده باقی خواهد ماند. زیرا در این صورت نیز سیر مطالعاتی، باعث افزایش معلومات و دانسته‌های افراد شده و آنها را نسبت به خطر فکری سازمان «عالم» می‌کند نه «عارف». خطر فکری سازمان را خواهند دانست اما نخواهند فهمید و فرق بین «دانستن» و «فهمیدن»، درست همان فرق بین «وابستگی فکری» و «استقلال فکری» است.

ضعف در چیست؟

بنابراین، ضعف در این نیست که ما سیر مطالعاتی نداریم، بلکه ضعف در این است که توده‌های تشکیلاتی و هواداران ما گمان می‌برند که رسالت سازمان، افزایش اطلاعات و آگاهی‌های آنها است نه تغییر جهت و گرایش فکری آنها و ایجاد انقلابی در شیوه اندیشیدن و نحوه برخورد با مسائل و کیفیت برداشت از واقعیت‌ها. تقاضای سیر مطالعاتی، از یک سو بیانگر این است که افراد، تا حدودی درد را تشخیص داده‌اند و فهمیده‌اند که کار از کجا می‌لنگد؛ و از سوی دیگر بیانگر این نیز هست، که آنها درمان را و چاره درد را خوب تشخیص نداده‌اند و به جای آنکه در خویش بنگرند و نحوه برخورد خود را با خط فکری سازمان، تغییر دهند، باز هم سازمان را مورد سوال و انتقاد قرار داده‌اند که چرا یک سیر مطالعاتی ارائه نمی‌گردد؟ آری، اینها به «وابستگی فکری» که بزرگترین آفت تشکیلات است و آن را به سمت مرکزیت‌گرایی و عواقب ناشی از آن، سوق می‌دهد واقفند اما چون به تنهایی به قاضی می‌روند چنین حکم می‌کنند که علت، عدم وجود یک سیر مطالعاتی است؛ و حال آن که اگر آنها با همین سیر مطالعاتی نیز برخوردی منفعل کرده و به کمک آن،

دانسته‌های خویش را بیفزایند، مسلماً این سیر، هر چقدر هم که مبتنی بر خطر فکری سازمان باشد و بخواهد که آن را به توده‌های تشکیلاتی و به هواداران القاء کند، باز هم به صورت عاملی در خواهد آمد که به افزایش دانستن‌ها شتاب می‌بخشد و حرکت آن را تسریع و متشکل می‌سازد. در این صورت اگر که مثلاً از یک نفر راجع به فلسفه انسان‌شناسی (اومانیزم) سوال کنیم، قادر خواهد بود تا آنچه را که سازمان در مورد آن گفته است به صورت ارگانیک و به هم پیوسته ارائه دهد ولی همین که کمی پای خویش را پس و پیش بگذاریم و یک سوال و اشکال تازه‌ای را مطرح نماییم، باز هم مثل سابق در پاسخ خواهد ماند. آخر، او به خطر فکری سازمان که نم‌اندیشد بلکه به دانستن‌های خویش از این خطر فکری می‌اندیشد! و نکوشیده است تا یک تحول فکری در خویش به وجود آورد، بلکه صرفاً کوشیده است تا یک تحول معلوماتی در خود پدید آورد؛ و چون سوالات و اشکالات جدید از دایره معلومات وی خارج شده‌اند، لذا او قادر به پاسخ‌گویی آن‌ها نیست.

پس می‌بینیم که مسئله صرفاً در عدم وجود یک سیر مطالعاتی خلاصه نمی‌شود و اگر هر کدام از افراد نکوشند تا به جای آنکه تنها، برای افزایش دانسته‌های خویش به مطالعه بپردازند، به خط فکری سازمان و ایجاد یک تحول عمیق در اندیشه و تفکر خویش توجه داشته باشند، باز هم در برخورد با هر سیر مطالعاتی نه تنها در آن فکر خواهند بود که چیزهای نوی یاد بگیرند که البته پس از چندی هم، از یادشان خواهد رفت!

چرا ما مجبور می‌شویم در یک مرحله‌ای از حرکت خویش یک دفعه «اسلامیات» مان را کم کنیم و به تقویت «اجتماعیات» بپردازیم؟ به خاطر آن که افراد، در رابطه با دانستن‌هایشان موضع می‌گیرند و اگر اطلاعاتشان در مورد یک جریانی کم باشد، نمی‌توانند در مقابل آن موضعی اصولی اتخاذ نمایند؛ لذا در برابر مسائل مختلف اجتماعی، قدرت تحلیل و نتیجه‌گیری‌شان خود را نشان نمی‌دهد و در نتیجه روی نیاز به سازمان می‌آورند و ما را مجبور می‌کنند تا در کوچک‌ترین جریان‌ها موضع‌گیری کنیم تا اینکه آن‌ها بتوانند بر مبنای موضع‌گیری ما وارد بحث و عمل شوند. آنچه مسلم است در این گونه موضع‌گیری‌های اجباری نیز سعی ما همواره آن است تا خط فکری سازمان را از این طریق به توده‌های تشکیلاتی و به هواداران، القا نماییم اما متأسفانه باز هم آن‌ها برخوردی غیر اصولی با این تحلیلی‌ها و موضع‌گیری‌ها می‌کنند و می‌کوشند تا آن‌ها را به صورت یک سری معلومات و داده‌های تازه، یاد بگیرند نه اینکه به صورت یک خط فکری جدید بفهمند.

بلای دانستن، بلای بی خطی!

اگر که وضع بر همین روال ادامه یابد، تشکیلات، الزاماً در مسیری کشیده خواهد شد که بسیاری از حرکت‌های تشکیلاتی کشیده شده‌اند. یعنی سازمان ضرورتاً توده‌های تشکیلاتی را بر مبنای دانستن و علم اندوزی پرورش می‌دهد و آن‌ها را نسبت به معلومات معنادار می‌کند. پس از مدتی این دانستن به صورت یک «نهاد» و یا یک ستون ثابت در می‌آید که تشکیلات بر روی آن بنا می‌شود. زیرا اگر یک تشکیلات، حرکتش بر پایه یک رنسانس و نهضت دائم و مستمر فکری استوار نباشد، خط فکری‌اش درازمدت به صورت یک «نهاد» در می‌آید و منجمد و راکد می‌شود. در چنین شرایطی خط فکری تشکیلات یعنی آن چیزی که باید به تشکیلات، تحرک و پویایی ببخشد، تبدیل به «دانستن» و معلومات می‌شود و چون دانستن و علم، به تنهایی حرکت را نیست، لذا تشکیلات، حرکتی مستقل از جریان فکری پیدا می‌کند و در نتیجه خط حرکتی سازمان و خط فکری آن به صورت دو پارامتر منفک از یکدیگر، هر کدام برای خود عمل می‌کند. خط فکری، دائماً بر معلومات و دانسته‌های افراد می‌افزاید و خط حرکتی نیز بدون هدایت‌کنندگی و جهت‌بخشی خط فکری، مسیر مستقلی را می‌پیماید و توده‌های تشکیلاتی را با خود می‌برد. در این، حرکت زائیده خط فکری نیست، بلکه زائیده خود «تشکیلات» است. یعنی که به جای «خط فکری»، خود «تشکیلات» به صورت انگیزه حرکت در می‌آید، اینجا است که خود به خود سازمان بهسوی تشکیلات‌گرایی و تشکیلات‌پرستی سوق پیدا می‌کند و همان بلایی که بر سر بسیاری از سازمان‌های مترقی به وجود آمده است، بر سر این سازمان هم خواهد آمد (دقت شود).

این مسئله، نه صرفاً در مورد حرکت‌های تشکیلاتی به آن مفهومی که امروز می‌شناسیم بلکه در مورد مکتب‌های فکری که مدعی نجات و هدایت بشریت‌اند نیز عیناً صادق است به میزانی که در این مکتب‌های «خط فکری حاکم بوده، آن‌ها توانسته‌اند حرکت بیافرینند و انقلاب بر پا کنند؛ و به میزانی که این مکتب‌ها در کادر «دانستن» قرار گرفته‌اند، به صورت یک نهاد و انستیتوسیون در آمده‌اند و تحرک و پویایی و خاصیت حرکت‌آفرینی خویش را از دست داده‌اند.»

اگر اسلام ابوعلی سینا را با اسلام پیامبر مقایسه کنیم، مشاهده می‌کنیم که اسلام پیامبر، از لحاظ «دانستن» و میزان «معلومات» بسیار پایین‌تر از اسلام ابوعلی سینا قرار دارد اما با این همه، یک ایدئولوژی پویا و ستیزه‌جو است که به هیچ وجه با طبقات حاکم، سر سازگاری ندارد. در حالی که اسلام ابوعلی سینا با آن همه غنا و مایه فکری و علمی، در خدمت دربار پادشاهان در می‌آید و از روحیه مبارز‌مجویی تهی است.

علت آن است که پیامبر نیامده است تا دانستن‌ها را بیفزاید، بلکه آمده است تا جهت فکر کردن را عوض کند، و تحولی نو در شیوه اندیشیدن و طرز نگرش به مسائل مختلف پدید آورد.

دقیقا در همین رابطه بوده است که از آغاز، هدف ما این بوده تا جهت فکری توده‌های تشکیلاتی و هواداران را عوض کنیم. ما نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم بر دانستن‌ها بیفزائیم و با انباشتن کتاب‌ها و مقالات، سعی کنیم تا عمل و دانایی افراد را بالا ببریم. زیرا که قبل از ما از این کتاب‌ها و مقالات و گفته‌ها بسیار بوده است اگر در گفته‌ها و نوشته‌های ما، چیز نوی به چشم می‌خورد، نه اطلاعات و معلومات تازه بلکه خطر فکری تازه است. اگر که ما سخن نوی گفته و نوشته‌ایم، این سخن در رابطه با «چگونه فکر کردن» بوده است و گر نه معلومات عمومی را در هر کتاب و نوشته‌ای می‌توان سراغ گرفت و حتی به مراتب بیشتر و بهتر و کامل‌تر از نوشته‌های ما. به همین دلیل ما معتقدیم که اگر تلاش ما در جهت تغییر سمت‌گیری فکری افراد نباشد، نخواهیم توانست به صورت یک حرکت اصیل و اصولی، حیات خوی را ادامه دهیم. زیرا اگر چنین نباشد، بدون تردید تشکیلات بر حرکت حاکم می‌شود و تشکیلات‌پرستی رایج می‌گردد و مگر جز این است که تشکیلات‌پرستی، حاصل تبدیل شدن نهضت فکری و حرکت فکری به نهاد و انستیتوسیون دانستن و آگاهی است؟

اصالت با دانستن است که در خدمت خط باشد

کسانی که به ما انتقاد می‌کنند که چرا یک سیر مطالعاتی ارائه نمی‌دهید؟ عموماً تفاوت فکر کردن و معلومات انباشتن را نمی‌دانند. این‌ها گمان می‌برند که در سایه «دانستن است» که می‌توانند خوب «فکر کنند»؛ و حال آن که درست برعکس، در سایه «فکر کردن است» که می‌توانند خوب بدانند و بیاموزند». تمام حرف ما همواره این بوده است که بیایید فکر بکنیم و بر مبنای فکر کردن، بدانیم. دانستی اصالت و ارزش دارد که در چار چوب فکر کردن و جهت‌گیری فکری عمل کند. وقتی که دانستن‌ها با تمام کهنگی و قدمتشان، در قلب یک فکر نو قرار می‌گیرند، تبدیل به دانستن‌های نو و جدیدی می‌شوند. در صورتی که اگر فکر کردن‌ها بخواهند در قالب دانسته‌ها و معلومات عمل کنند، راکد و منجمد می‌شوند و از تحرک می‌افتند.

اسلام امروز، به افراد با سواد نیازی ندارد، بلکه به افراد متفکر نیازمند است. در این زمان نگاهی منصفانه و بی‌طرفانه به حوزه‌های علمیه ببندایم. در این حوزه‌ها افراد بسیاری هستند که از نظر دانستن در اوج قرار دارند. فقه اسلامی، فلسفه اسلامی،

اخلاق اسلامی و... ثبت سینه‌شان است. اما متأسفانه به لحاظ فکری و تحرک و پویایی اندیشه، در پائین‌ترین سطح قرار دارند. این‌ها در عین اینکه از معلومات اشباع هستند هر کدام کوهی از علم و آگاهی‌اند، اما جهت فکری ندارند، خط فکری ندارند و لذا، سال‌های سال است که در سکون و انجماد به سر می‌برند و طیران اندیشه‌شان از چهار چوب قفس حوزه‌ها فراتر نمی‌رود.

انسان‌ها هیچ‌گاه در نتیجه دانستن و عالم شدن تغییر نکرده‌اند و عوض نشده‌اند از نظر مدارج انسانی تغییر نکرده‌اند، چرا که دانستن، خط فکری شان را دگرگون نکرده است. به آن‌ها ببینش نو، اندیشه نو معیارهای جدید تفکر و تحقیق را ارائه نداده است. لذا، ما که مدعی هستیم که می‌خواهیم خط فکری افراد را متحول سازیم، در واقع ادعای عوض کردن انسان‌ها را در سر داریم. آری، ما باید به پرورش و تقویت یک کادر فکری بپردازیم که با تکیه بر آن، بتوانیم اسلام نو را بفهمیم و در سطح جامعه تبلیغ کنیم. این کادر، خودش باید توان آن را داشته باشد تا در جامعه، انسان‌های نوی بسازد که نگاه و بینش تحول یافته‌ای نسبت به انسان، جهان و خدا داشته باشند و همه چیز را به گونه‌ای نو ببینند.

خط فکری چگونه به دست می‌آید؟

اگر ما اینچنین رسالت را بر دوش خویش حس می‌کنیم، دیگر وظیفه ما نیست که سیر مطالعاتی تدوین نماییم. بدان خاطر، که قبل از تدوین سیر مطالعاتی، ضرورت خویش را به ما نشان می‌دهد، تدوین خطر فکری است. زیرا سیر مطالعاتی، «خدمتی» است به افزایش دانسته‌ها. در صورتی که خطر فکر، «اصلاحی» است در اندیشه‌ها. اگر خط فکری مشخص و معین باشد، سیر مطالعاتی خود به خود در خدمت آن در می‌آید و به تحول و تغییر مدام اندیشه‌ها کمک می‌کند. اما اگر چنین نباشد، سیر مطالعاتی به تنهایی قادر نخواهد بود که تحول فکری ایجاد کند، تنها فکر تکامل یافته است که می‌تواند از سیر مطالعاتی کمک بگیرد و بارور و پویاتر گردد. ما باید ابتدا یک چهارچوب مشخصی را که بیانگر خط فکری سازمان باشد، تعیین کنیم. آنگاه کسانی که بر این چارچوب تسلط یافتند، خود خواهند فهمید که مثلاً فلان مقاله یا فلان کتاب و نوشته را در چه رابطه‌ای مطالعه کنند و در کجای چارچوب فکری خویش قرارش دهند.

تذکر این نکته مهم نیز ضروری است، که سوار شدن بر خط فکری سازمان و تسلط یافتن بر آن، مسئله‌ای نیست که در نتیجه خواندن چند کتاب و مقاله امکان پذیر باشد؛

و شاید بتوان گفت که در مواقعی و مواردی، اصلاً به وسیله مطالعه کردن به دست نمی‌آید. ابوذر با شنیدن چند جمله از پیامبر و یک دیدار کوتاه از آن حضرت، به اسلام ایمان می‌آورد و بر خط فکری آن، چنان تسلطی پیدا می‌کند که تا لحظه مرگ نیز نسبت بدان وفادار و آگاه است. خط فکری، گاه با خواندن یک نشریه، یک مقاله و یا یک کتاب، به فرد القاء می‌شود و گاه با خواندن کتاب‌ها و تشریحات و مقالات بسیار. بنابراین نباید چنین تصور کرد حتی اگر ما یک چارچوب مشخصی را ارائه دهیم که بر پایه آن، افراد بتوانند خط فکری سازمان را بفهمند و درک کنند، مسئله به کلی حل می‌شود. بلکه تماماً بازگشت پیدا می‌کند به تک تک افرادی که می‌خواهند بر خط فکری سازمان، تسلط یابند. آن‌ها اگر در فکر افزایش دانسته‌های خود باشند و از این دید با مطالب مختلفی برخورد کنند، مسئله هیچگاه حل نخواهد شد. چرا که برخورد آن‌ها با همین چارچوب معین نیز یک «برخورد دانستی» خواهد بود نه یک «برخورد فکری»؛ لذا آن‌ها این چارچوب را نیز یاد خواهند گرفت. اما هرگز آن را نخواهند فهمید؛ و می‌دانیم که چه تفاوتی است بین «یاد گرفتن» و «فهمیدن».

وقتی که ابوذر در اولین برخورد و با شنیدن چند جمله، به اسلام مومن می‌شود، در واقع چیزی بر معلوماتش افزوده نشده است؛ و مگر شنیدن چند جمله مختصر، چقدر می‌تواند بر معلومات یک انسان بیفزاید؟ بلکه ابوذر، خط فکری پیدا کرده است. پس از آن است که هر معلوماتی در مسیر حرکت پیامبر اسلام، به کف می‌آورد، در خدمت این خطر فکری‌اش قرار می‌گیرد و آن را بارورتر و پر محتواتر می‌سازد.

وقتی که ما از بزرگ مردانی چون سیدجمال، اقبال، شریعتی، جلال آل احمد تجلیل می‌کنیم، تنها به خاطر آن است که این‌ها با حرکت خویش یک جهش فکری بوجود آوردند و اندیشه‌ها را دگرگون ساختند. مگر آثار قلمی که از سید جمال و اقبال به جای مانده است چقدر است؟ بسیار اندک، اما همین نوشته‌های اندک است که جوامعی را تکان می‌دهد و در آن‌ها حرکت و جنب و پویای پدید می‌آورد. چرا که این‌ها رسالتشان آن نیست که بر خزائن دانسته‌ها بیفزایند بلکه آمده‌اند تا رنسانس فکری پدید آورند.

رنسانس علمی و رنسانس فکری

و باز، رنسانس اروپا در قرون جدید، زائیده عوض شدن جهت فکر و سوی اندیشه از دنیای اندیشه از دنیای ذهنیات اسکولاستیکی به دنیای عینیات بود. برخلاف آنچه به ظاهر تصور می‌شود. این «رنسانس فکری بود» که اروپا را دگرگون ساخت نه «رنسانس علمی». رنسانس علمی، خود زائیده رنسانس فکری بود؛ و این بورژوازی

بود که با به استخدام در آوردن رنسانس فکری، آن را به توده‌های اروپایی و به مردم جهان، رنسانس علمی معرفی کرد؛ و اروپا به لحاظ فکری تا آن زمان زنده بود و حیات داشت که فریب این حيله بورژوازی را نخورده بود، اما از آن هنگام که رنسانس فکری اروپا تبدیل به رنسانس علمی شد، حرکت و حیات و پوییش، از اروپا رخت بر بست. علمی که جدای از فکر باشد، همچون دانستنی است که از خطر فکری دور مانده است. بنابراین، به سادگی به خدمت هر اربابی در می‌آید و هر جهتی که به آن دادند، می‌گیرد. این جهت را بورژوازی به علم داد و هر کجا که چنین نبود، از پیشرفت علم مانع می‌گشت.

این مسئله عینا در مورد مکتب اسلام هم صادق است. اسلام تا آن زمان که رسالتش ایجاد رنسانس فکری بود، حیات و حرکت داشت و در متن زمان و صحنه اجتماع ظهور و حضور خویش را به نمایش می‌گذاشت. اما از آن هنگام که بر اثر حيله‌گری‌های عباسیان و اسلافشان تبدیل به یک رنسانس علمی شد، دیگر نه تعیین کننده جهت فکری و تحولات عمیق در تفکر و نحوه اندیشیدن انسان‌ها، بلکه تعیین کننده میزان معلومات و دانسته‌های آن‌ها بود.

... و آخرین سخن

پس، به این نتیجه کلی دست یافتیم که «دانستن»، در کادر «فکر کردن»، به صورت کاتالیزوری و پشتوانه‌ای در می‌آید برای بهتر اندیشیدن و اصولی‌تر فکر کردن و شکل بخشیدن به خطر فکری. اما «دانستن» خارج از «فکر کردن» و به صورت یک مقوله مستقل عالم شدن است و ساکن شدن. وقتی که خط فکری نو مطرح شد، تمام حرف‌ها چه کهنه و چه نو، اگر در این قالب ریخته شوند، تبدیل به حرف‌های نو می‌شوند.

تشکیلاتی که بخواهد بر معلومات و دانسته‌های مهره‌های خویش بیفزاید، مخدم است نه مصلح آن‌ها. تشکیلات نباید خدمت گذار توده‌های تشکیلاتی باشد. یعنی هر چه را آن‌ها طلب کردن و خواستند، به آن‌ها بدهد چنین تشکیلاتی خیلی زود، پویایی و تحرک خویش را از دست خواهد داد و به جای آنکه هادی مهره‌هایش باشد، مهدی آن‌ها خواهد شد. وظیفه تشکیلات آن است که مصلحت حقیقی افراد و اعضا را تشخیص دهد و بر اساس نیاز واقعی آنان، عمل کند. تشکیلات نباید چنین نیازها را از زبان خود افراد بشنود و بپذیرد، بلکه باید خود، نیازها را تشخیص دهد. اگر چنین نباشد تشکیلات پیرو اعضا خواهد شد نه اعضا پیرو تشکیلات.

اگر آن گونه که امروز، برخی توده‌های تشکیلاتی و هواداران سازمان می‌خواهند تشکیلات در پی آن باشد که دانستن‌های آن‌ها را بیفزاید، گذشته از آن که بر نیازهای حقیقی‌شان چشم پوشیده است، زیان‌های جبران‌ناپذیری را هم به همراه خواهد آورد، که مهم‌ترین‌اش سوق دادن حرکت به سمت یک نوع قالب‌گرایی است. به این معنا که دانستنی که امروز در رابطه با خط فکری مطرح می‌شود، فردا در رابطه با خود تشکیلات مطرح خواهد شد، آنگاه است که انتشار تاریخ چه سازمان، زندگی نامه شهدا، چاپ عکس و پوستر و آرم نامه و آرم و تبلیغات، خود به خود به صورت معلومات و دانسته‌های تازه‌ای در خواهند آمد، تا نیاز توده‌های تشکیلاتی را ارضاء نمایند.

اسلام دکماتیسم بر اساس «دانستن»، فکر می‌کند. اسلام انطباقی هم بر اساس «دانستن» فکر می‌کند؛ و اسلام تطبیقی اگر بخواهد حقیقتاً تطبیقی باشد، باید بر پایه «فکر کردن، بدانند». اگر مبنای تشکیلات، بر اسلام تطبیقی و بر فکر کردن استوار باشد مهره‌های تشکیلاتی از آنجا که به فکر کردن عادت کرده‌اند، در هر شرایطی که قرار بگیرند و در مقابل هر جریانی که واقع شوند، خودشان می‌توانند، بیندیشند و تجزیه و تحلیل کنند و بر پایه آن، موضع‌گیری نمایند، اگر چنین نباشد، مهره‌های تشکیلاتی در برابر جریان‌های مختلف، از تجزیه و تحلیل و موضع‌گیری عاجز می‌مانند و می‌بایست که حتماً تشکیلات پشت سرشان باشد، موضع‌گیری را به آن‌ها القاء نماید.

تشکیلاتی که بخواهد دانستن‌ها را بیفزاید، باید نابود و ویران بشود. افراد و مهره‌هایی که بخواهند صرفاً بیاموزند، یا باید خود را عوض کنند و به مهره‌های پویا و متحرک فکری بدل شوند و یا اینکه از یک تشکیلات سالم تصفیه گردند تا سلامت تشکیلات تهدید نگردد.

و آخرین کلام از انتقاد و درد و دل ما این است که به عنوان بزرگترین مسئولیت و رسالت که در درون این تشکیلات می‌توان سراغ گرفت، همه ما می‌بایست مصمم و استوار قدم به جلو بگذاریم و از تبدیل شدن این حرکت به حرکت‌هایی نظیر آنچه در جامعه‌مان می‌بینیم، مانع گردیم؛ و تنها راه این است که در عمل، به جای «دانستن» به «فکر کردن» اصالت بدهیم. وظیفه تشکیلات آن است که به جای سیر مطالعاتی، خط فکری بدهد. برای این منظور ما جزوه حاضر را مقدمه‌ای بر سری جزواتی به شمار خواهیم آورد، که در آن‌ها سعی بر آن شده است تا خط فکری سازمان به صورتی منسجم و کلاسیک ارائه گردد و در سایه یک چنین چارچوبی است که تمامی توده‌های تشکیلاتی به شرطی که برخوردی اصولی با آن داشته باشند، خواهند توانست بر خط فکری سازمان تسلط پیدا کند و تمامی مقالات و جزوات منتشر شده را در کادر آن

قرار داده و در باروری خط فکری خویش از این طریق بکوشند.

از دیدگاه ما، این کار به منزله یک رنسانس جدید در حرکت سازمان تلقی می‌شد و از این رو بسیار حائز اهمیت است. سعی ما بر آن خواهد بود تا در کنار انتشار این سری جزوات، تحولی نو نیز در برنامه کلاس‌های آموزش پدید آوریم تا آنچه را که می‌گوئیم صرفاً به صورت گفته‌هایی که خیلی زود هم فراموش شوند در نیاید. این است آنچه که در این رابطه باز عهده تشکیلات بر می‌آید و تشکیلات مسئولیت، و وظیفه خویش می‌داند که آن را به انجام رساند.

امید ما این است که تمامی توده‌های تشکیلاتی و هواداران سازمان، عملاً ما را در این مسیر یاری دهند تا به کمک هم، این رنسانس جدید را در حرکت سازمان پدید آوریم. مهم‌ترین کمکی که آنها می‌توانند، بکنند، این است که بکوشند تا قبل از هر چیز، از مقالات مختلف سازمان، چگونه فکر کردن و چگونه تجزیه و تحلیل کردن و موضع‌گیری نمودن را. آن‌ها نباید در پی آن باشند که با مطالعه هر مقاله، بر معلومات قبلی خویش بیفزایند. بلکه بادی سعی کنند تا بفهمند که در این مقاله، چگونه مسائل بررسی شده و مورد آنالیز قرار گرفته است؟ و بالاخره چگونه نتیجه‌گیری شده و بر مبنای آن موضع‌گیری شده است. «چه چیزی گفته شده است»، مهم نیست، «چگونه گفته شده است» مهم است. چه موضعی اتخاذ شده مهم نیست، چگونه این موضع اتخاذ شده مهم است. چه تحلیلی به عمل آمده «مهم نیست»، «چگونه این تحلیل به عمل آمده» مهم است و بالاخره، «دانسته‌ها» مهم نیست، «فکرها» مهم است.

